

متن صحبت

رفیق عبدالله نایبی رییس نهضت آینده افغانستان

در جلسه

تبادل نظر در رابطه به ضرورت برگزاری مجمع نیروهای چپ،

دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان در شهر موشن

مؤرخ ۲۹ مارچ ۲۰۰۹ مطابق ۹ حمل ۱۳۸۸

رفقای عزیز،

نخست از همه از شرکت تان در گردهمایی بحث و گفتگوی امروزی اظهار سپاس میکنم. محفل گفت و شنود ما جهت مطرح کردن مسایل اساسی جنبش مترقی کشور دایر گردیده است. برای آنکه بتوانیم این مسایل را در زمینه های تاریخی آن مطرح کنیم، ناگزیر باید به طور اجمال وضعیت امروزی را در ابعاد مختلف آن، به صحنه نمایش بگذاریم. بنگریم در جریان هفت سال در افغانستان چی گذشت.

۱- در عرصه سیاسی:

پس از اکتوبر ۲۰۰۱، افغانستان تحت اشغال ناتو زیر قومانده امریکا درآمد. حضور گسترده نظامی ناتو - امریکا و تعیین سرنوشت کشور در کنفرانس بُن از سوی نیروهای غیر افغانی، عمده ترین عنصر زنده گی سیاسی کشور را تشکیل داده که پیامدهای زیر را در قبال داشت:

الف: اراده مردم افغانستان کوچکترین نقشی در تعیین سرنوشت سیاسی کشور نداشت. عنصر تعیین کننده سرنوشت افغانستان، در بیرون از وضعیت سیاسی کشور قرار داشت. بدین گونه وضعیت سیاسی افغانستان یک وضعیت از خود بیگانه است که سرشت آن را ناتو - امریکا تعیین میکنند. بیانیه پروروزی اوباما چیزی جز تایید این واقعیت نبود.

ب: حاکمیت در این وضعیت به نیروهایی تعلق گرفت که از دو دهه پیشتر در خدمت تحقق اهداف امپریالیزم عیله حاکمیت ح. د. خ. ا می‌رمزمیدند. یعنی خود، نیروهای متعلق به ارادهٔ امپریالیزم بودند. آن نیروها بخش بزرگ طیفهای ارتجاع قرون وسطایی را احتوا می‌کردند. کنفرانس بُن در واقعیت امر کنگرهٔ جهاد - ناتو بود که سیطرهٔ جهادیان قرون وسطایی را در کشور تسجیل کرد.

ج: قانون اساسی که با داشتن یک ظاهر فریبی دموکراتیک، ماهیت عمیقاً قرون وسطایی دارد، در واقع به حیث یک تزهین ایدیالوژیک و سیاسی برای قانونی ساختن حکومت جدید، از سوی یک لویه جرگهٔ فرمایشی به تصویب رسید. این روپوش سیاسی - حقوقی مانع از آن نشد که وضع کشور به قهقرا برسد که حتی اوباما، از آن به حیث یک «وضع خطرناک» یاد کند.

تصویب قانون اساسی یک مانور ایدیالوژیک - سیاسی بود که بتواند بر ماهیت سیاه قرون وسطایی نیروهای حاکم در وضعیت سیاسی، یک چادر سفید دموکراتیک بکشد. بخشی از بازمانده های چپ دیروزی، به ویژه اعضای ح. د. خ. ا، حزب وطن، یا فریب این صحنه آرایی را خوردند و شروع کردند به گامگذاری در کوچه و پسکوچهٔ نظام یا با درک دقیق از این نیرنگ، خواستند خود نیز در این بازی شرکت کنند و از آن سود ببرند.

د: فعال شدن دوبارهٔ نیروهای طالبی (این شاخهٔ بیرونی اردوی پاکستان که درواقعیت امر نیروهای ضربتی منطقه یی دولت پاکستان جهت اعمال نفوذ در منطقه است) در برابر حاکمیت جهادی کابل منجر به آن گردید که وضعیت اپوزیسیون نیز یک سره به دست شاخهٔ دیگر ارتجاع قرون وسطایی بیفتد. در نتیجه هم حاکمیت و هم اپوزیسیون فعال در اختیار ارتجاع قرون وسطایی قرار گرفتند. در نتیجه، عمده ترین ویژه گیهای وضعیت سیاسی کشور را میشود چنین برشمرد:

- حاکمیت ارتجاع کهن، در شرایط اشغال ناتو - امریکا؛

- اپوزیسیون ارتجاع قرون وسطایی، افراز شده از سوی پاکستان؛

- نبود دولت متمرکز؛

- دیکتاتوری «شبکه یی» جهادیان و مافیای مواد مخدر؛

- نبود قانونیت؛

- تورم تزییناتِ تصنعی سیاسی چون وجود بیش از صد حزب، هزارها سازمان اجتماعی و انجوا، صدها نشریه، رادیو و تلویزیون مبتدل.

۲- در عرصه اقتصادی:

گزینش راه سرمایه داری و بازار آزاد همراه با ایدیالوژی لیبرالیستی، به جز فروش معادن و مؤسسات تولیدی دولتی، تشدید بیکاری و فقر، پیامد دیگری نداشت. یک سال پیش متصدیان امور اقتصادی حاکمیت، خود، اعتراف کردند که بازار آزاد و نظام سرمایه داری با شرایط امروز افغانستان هم‌نواپی ندارند.

نهیست آینده افغانستان از همان آغاز پیامدهای فاجعه بار سیاست اقتصادی حاکمیت را توضیح داده بود. باتأسف بسا از سازمانهای متشکل از بازمانده ح. د. خ. ا و شماری از صاحب‌نظران چپ دیروزی، به حمایت از سرمایه داری و بازار آزاد موضعگیری کردند و آن را درج برنامه های شان ساختند. امروز فقر چنان دامنگیر اقشار گسترده مردم گردیده است که حتی اوپاما در سخنرانی پریروز خود آن را «عنصر تدوام بی ثباتی و وخامت در اوضاع افغانستان» قلمداد کرد.

اگر کشت مواد مخدر را که وسیله امرار حیات ۵ میلیون هموطن ماست بیرون بکشیم، دسترسی به نان روزمره برای میلیونها باشندۀ افغانستان نا مقدور خواهد بود.

در باره وضع زیربنای اقتصادی چون ظرفیت انرژی، سیستم مواصلات و حمل و نقل وغیره، باید گفت که افغانستان جایگاه آخری را در جهان دارد.

برخی رفقا از این وضعیت اقتصادی چنین نتیجه عجیب میگیرند که گویا در افغانستان طبقات وجود ندارند و چون طبقات وجود ندارند پس مارکسیزم در افغانستان قابل تطبیق نیست. من بعداً روی این موضوع به تفصیل برمیگردم، ولی در اینجا همینقدر میگویم که کفایت سری به روستاها و کوچه های شهرهای زادگاه مان بزینم تا وضع اقتصادی مردم را مسقتیماً مشاهده کنیم.

۳- در عرصه اجتماعی و فرهنگی:

تشدید بیعدالتیهای اجتماعی، ظلم مستمر روزمره بر ناتوان ترین اقشار جامعه چون زنان، کهنسالان و کودکان، شیوع تن فروشی، اعتیاد و افزایش سرسام آور حاشیه نشینان جامعه، در تاریخ افغانستان و

منطقه سابقه نداشته است. فساد رسمی اداری، **تعمیم فریب و نیرنگ به حیث روش زنده گی اجتماعی**، زمنیه های گمراهی نسلهای جوان را فراهم ساخته اند. **بحران نظام ارزشها**، شالوده های سنتی جامعه افغانی را ویران کرده است.

چنین است رفقا، منظره تاریک افغانستانی که امروز در برابر ما قرار دارد.

پس در چنین شرایطی چی باید کرد؟

سوال را باید چنین مطرح کرد: نیروهای چپ، دموکراتیک و مترقی در وضعیت کنونی چی باید بکنند تا وظایف شان را مطابق ماهیت شان، **یعنی چپ، مترقی و دموکراتیک**، به سررسانند؟ خارج از این پرسش، متعلق به ما نمی گردد، این که امریکا در افغانستان چی میکند، ناتو چی میکند، پاکستان، روسیه و ایران چی میکنند و غیره، همه مشمول وضعیت عینی میگردند و جزیی از موضوع تفکر و تحلیل ما. ما - در مفهوم نیروهای مترقی، دموکراتیک و چپ - وظایف خود را مطابق ماهیت خود تعیین میداریم، البته با در نظر داشت دینامیزم وضعیت عینی جامعه .

امروز ما ناگزیریم در همین وضعیت که پیامد حاکمیت بر حال ارتجاع قرون وسطایی است، وظایف خود را مطرح کنیم. **در تابلویی که ترسیم کردیم، الترناتیف دموکراتیک برای جاگزین شدن به این حاکمیت وجود ندارد. مهمترین نتیجه سیاسی هم همین است.** ارتجاع حاکم و ارتجاع مخالف آن، تمام میدان قدرت و فعالیت سیاسی را در اختیار دارند. برای شرکت کردن در میدان سیاست یعنی در تاریخ، باید به حیث یک نیروی منسجم سیاسی مشمول وضعیت سیاسی شد، در آن نیرو گرفت و به حیث یک بدیل یا یک الترناتیف در برابر حاکمیت ارتجاع قدعلم کرد و برنامه دگرگونی وضعیت را در جهت منافع زحمتکشان افغانستان - که وظیفه ماست و ماهیت ما را به حیث نیروی چپ دموکراتیک میسازد - تحقق بخشید. در این تابلو به وضاحت دیده میشود که استراتیژی و تاکتیک نیروهای مردمی چگونه تعیین میگردند.

ممکن است برخی از رفقای دیروزی ما، فردی یا گروهی یا سازمانی، با عنوان کردن بازسازی افغانستان، انکشاف اقتصادی، باثبات ساختن وضع وغیره، خواهان شرکت مستقیم در حاکمیت کنونی

باشند. این حق مسلم هرکدام شان است. ولی پیامد سیاسیِ حضور یابیِ خود را در دستگاه حاکمیت کنونی نیز باید بپذیرند. شرکت کردن در روند انکشاف اقتصادی یک کشور، فی نفسه، یعنی به خودی خود تعیین کننده ماهیت یک نیروی سیاسی نمی باشد. تعیین کننده ماهیت انکشاف اقتصادی، در خود انکشاف اقتصادی نی، بل در چگونه گی روابط اجتماعی - اقتصادیست که در متن آنها این انکشاف رخ میدهد. انکشاف اقتصادی در متن جامعه فیودالی، عمدتاً به سود مالکان زمین رخ میدهد. به همینگونه در سرمایه داری، انکشاف به سود بورژوازیست. در جنبش چپ اصل «انکشاف مترقی» به حیث کلید انکشاف کلی جامعه مطرح میشود، یعنی بهره مند ساختن اقشار گسترده مردم از فرآورده های انکشاف، ارتقای سطح زنده گی مادی، حل مسأله مسکن، تضمین صحت و آموزش و غیره . . . و اینگونه انکشاف صرف از طریق برنامه ریزی دولتی در متن مناسبات سیاسی که به سود زحمتکشان باشد، یعنی این که اداره دولت به دست نیروهای چپ و مترقی قرار داشته باشد، میسر است و بس. در غیر آن انکشاف، یک مفهوم اختصاصی چپ نیست. پس چسپیدن به موضوع انکشاف و بازسازی به هیچ وجه بارآور ماهیت مترقی برای یک نیروی سیاسی نیست. نه خود را باید فریب داد و نه دیگران را!

برای ناتو - امریکا فرقی نمیکند که سیاستهایش را طالبان میانه رو عملی میکنند یا پرچمیهای اعتدال گرا! اما با پرچمیهای اعتدال گرا، ممکن است کارهایی را به سود خود انجام دهد که طالبان میانه رو هرگز نپذیرند!

برگردیم به موضوع اصلی بحث ما که تعیین وظیفه مقدم نیروهای چپ و مردمیست. گفتیم برای آنکه این نیروها بتوانند در تاریخ یعنی در وضعیت سیاسی حضور یابند باید به حیث یک نیروی الترناتیف در برابر حاکمیت ارتجاعی کنونی ظهور کند. نیروی سیاسی، یعنی تجمع افراد در یک ساختار؛ ساختاری که بر اساس اصول معین سازمانیابی، تحقق یک برنامه معین را به حیث هدف در برابر خود قرار دهد. اگر هدف استراتژیک جنبش دموکراتیک افغانی تغییر دادن وضعیت به سود مردم نباشد، ضرورت وجود آن به حیث یک نیروی سیاسی چپ منتفی میگردد.

اما تشکل نیروهای چپ در یک سازمان و حضور یابی آن در وضعیت سیاسی کشور به هیچ وجه به معنای آن نیست که باید فوراً شعار سوسیالیزم را مطرح کرد. دشمنان چپ افغانی، عمدتاً تبلیغات زهراآگین ایدیالوژیک را علیه نهضت آینده افغانستان راه انداخته اند مبنی بر این که نهضت آینده افغانستان یک سازمان چپ افراطی است که خواهان استقرار کمونیزم در افغانستان است. به این نوع تبلیغات ابلهانه باید چنین پاسخ داد که **مبارزه سیاسی از جایی آغاز میگردد که تاریخ جامعه را در آن قرار داده است.** در کشوری که هنوز نیروهای مولده در سطح بسیار نازل انکشاف خود قرار دارند و از نگاه ذهنی، جامعه تحت سیطره ایدیالوژیهای قرون وسطایی است، مطرح کردن هرگونه شعار سوسیالیستی، نابهنگام است. دشمنان چپ و منحرفان جنبش این حقیقت مسلم را خوب میدانند، ولی به خاطر مانع شدن رشد جنبش انقلابی کشور تبلیغات عوامفریبانه را که از آبشخورهای انتی کمونیزم بدوی بورژوازی آب میخورند، راه می اندازند.

وظایف چپ امروزی افغانی به طور مفصل در برنامه نهضت آینده افغانستان مطرح گردیده اند. اما مطرح کردن مسایل بنیادی اندیشه یی جنبش دموکراتیک، از هر دیدگاه اندیشه یی که باشد، یک نیازمندی جدی برای تقویت و گسترش حرکت مترقی است و راه را برای زدودن لکه های دگماتیزم از تفکر چپ باز میکند. چندی قبل رفیق یاسین بیدار موضوعات جالبی را در یک مقاله مطرح کردند که اینک به تحلیل فشرده یکی از آنها میپردازم که نمونه یی از بحث رفیقانه را نشان داده باشیم.

رفیق یاسین بیدار مینگارد:

«باید به توجه خواننده گان محترم برسانم که هدف من از این نوشته کشیدن خط بطلان بالای مارکسیزم نیست. چنین ادعایی وجود ندارد. باید اذعان نمایم که مارکسیزم فی نفسه غلط نیست. بسیاری مسایل در همان دورانی که مارکس زنده گی میکرد قابل تطبیق بود و شاید هم در آینده زمینه تطبیق بعضی تیوری ها فراهم شود. هدف من مبارزه علیه درک و برخورد دگم با مارکسیزم است. باید راه ها، وسایل و شیوه های درست تطبیق آن را

جستجو نمود و مهمتر از همه آن را با سنن، عنعنات، باورهای مردم عیار و از هاضمه فکری

شان عبور داد. بالاخره هدف نهایی انسان زحمتکش و زنده گی پویای اوست.» (۱)

خوشنودم که آقای بیدار با تواضع یک روشنفکر از طریق نگاشته‌هایی زیر عنوان: «نگاهی به جنبش "چپ" افغانی و ضرورت نوسازی فکری افغانی آن» بحثی را راه انداخته است که از دیری بدینسو در نشرات «آینده» به طور جدی بازتاب یافته بود.

وقتی ما مجمع نیروهای چپ، مترقی، دموکرات و صلحخواه را مطرح کردیم، هدف آغازین و اساسی آن را راه اندازی چنین بحث خواندیم. با تأسف آن پیشنهاد ما درست درک نشد و خوشبختانه اینک، به مبرم بودن چنین بحثی در لایه‌های گوناگون چپ افغانی اعتراف میشود. ما صمیمانه و رفیقانه از آن استقبال میکنیم و سهمگیری خود را همانند گذشته دنبال می‌کنیم.

بندی از نبشته آقای بیدار را در این بخش آوردم تا روحیه کلی پرداختهای او را انعکاس داده باشم. کسی که بر مارکسیزم «خط بطلان» نمیکشد، آن را «فی نفسه غلط» نمیداند، هدف خود را «مبارزه علیه درک و بر خورد دگم با مارکسیزم» اعلام میدارد، «وسایل و شیوه‌های درست تطبیق آن را جستجو میکند» و «بالاخره هدف نهایی» را «انسان زحمتکش و زنده گی پویای او» تعیین میدارد، به یقین یک مبارز جنبش چپ است. من با همین داوری - که از ورای نبشته‌های او شکل میگیرد - در بحث شرکت میکنم. یک نکته دیگر را نیز یادآور میشوم که بحث در باره مسایل اساسی تیوریک و پراتیک و حتی سرنوشت افغانستان، به دایره پرداختهای تحلیلی و اندیشه‌یی خود افغانها محدود نمیگردد. نی تنها رفقا و دوستان ایرانی، بل تمام آنانی که به این مسایل علاقه مند اند میتوانند آزادانه به آن پیوندند. **اندیشه‌ها وطن ندارند!** ما باید از سهمگیری رفیق ایرانی با قدردانی یاد کنیم و نقدهای معقول و سازنده را با شکیبایی یک انقلابی پذیرا شویم!

مسأله «تطبیق مارکسیزم»، خود، یک ترکیب مغشوش و چند معنایی است. «تطبیق» به مفاهیم زیر به کار گرفته میشود:

- تطبیق یک شیوه؛

- تطبیق یک نسخه درمانی بر یک بیمار؛

- تطبیق قوانین؛
- تطبیق یک اصل کلی بر یک وضع مشخص؛
- تطبیق یک تیوری بر یک مسأله؛
- تطبیق یک علم بر یک علم دیگر (مثلاً تطبیق الجبر بر هندسه)؛
- و غیره.

پس تطبیق مارکسیزم را بر یک کشور چگونه باید درک کنیم؟ لنین در زمینه نوشته بود: «دکتورین مارکس برای ما، به هیچ وجه چیزی تکمیل شده و دست نخوردنی نیست! برعکس ما برآنیم که این دکتورین تنها سنگ تهدابِ چنین علمی را گذاشته است که باید سوسیالیستها - اگر نمی خواهند از زنده گی عقب بمانند - آن را در همه جهت ها انکشاف دهند. ما به این باوریم که سوسیالیستهای روسی باید مطلقاً خود شان تیوری مارکس را انکشاف دهند زیرا این تیوری تنها اصول کلی راهنما را نشان میدهد که در هر وضعیت خاص، به طور خاص انطباق می یابد؛ در انگلستان به یک شکل، در فرانسه به شکل دیگر، در آلمان به شکل دیگر و در روسیه به شکل دیگر»

در این برخورد لنین میبینم که:

- دکتورین مارکس، چیزی **تکمیل شده و دست نخوردنی** نیست. یعنی هم یک شناختِ باز است و هم قابل دست خوردن. قابل دست خوردن به این معنا که تیوریهها، احکام و نتایج آن **به طور جاودانه** تغییر ناپذیر نیستند، بل در بستر پژوهشها، کشفها و دستاوردهای جدید تیوریک و پراتیک، میتوانند باز نگری شوند، تکمیل شوند.

تکمیل ناشده و «باز» به این معنا که عرصه های جدیدی از زنده گی اجتماعی، مشمول معرفت سوسیولوژی علمی میگردند. به گونهٔ مثال مسألهٔ جایگاه و نقش زنان در جامعه باید به طور اخص در تیوری مارکسیستی جا داده شود و غیره.

بدین گونه دکتورینی که به نام مارکس یاد شده است، یک دکتورین پویا، تکامل یاب، دگرگون شونده و گسترش پذیر است.

حال که ویژه گیهای این دکتورین را فهمیدیم، بنگریم تطبیق آن در افغانستان یعنی چی؟ تطبیق آن در افغانستان به این معناست که ما واقعیت جامعه افغانی را با کاربست و (من کاربرد مفهوم «کاربست» را نسبت به مفهوم «تطبیق» ترجیح میدهم) با استفاده از دستاوردهای تیوریک جهانبینی علمی مورد ارزیابی و تحلیل قرار بدهیم و بر بنیاد آن چشم انداز تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و **وظایف** نیروهای انقلابی، مترقی و پیشرو را تعیین بداریم.

از آنجا که تاریخ هیچگاه تکرار نمی گردد (نی به طور تراژیک و نی به طور مضحک و خنده آور) هر واقعیت اجتماعی - اقتصادی در یک مقطع معین تاریخی، یک واقعیت بکر مشخص و تازه است که باید مورد تحلیل مشخص قرار گیرد. شعار معروف تحلیل مشخص از وضع مشخص بر بنیاد همین اصل استوار است. واقعیت امروز جامعه افغانی یک واقعیت مشخص، بکر، تازه و تکرارنشده است. یگانه برنامه سیاسی - اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میتواند بر آن تطبیق گردد که از خود این واقعیت سرچشمه گرفته باشد و برای همین واقعیت تدوین شده باشد. وقتی رفیق بیدار مینویسد: «چی کسی و چگونه خواهد توانست برنامه های مارکسیستی را در کشور جنگ زده و محتاجی مثل افغانستان تطبیق نماید؟» در واقعیت امر یک پرسش غیر مارکسیستی را مطرح میکند که با مارکسیزم هیچگونه رابطه یی ندارد. زیرا مارکسیزم هر وضعیت تاریخ را یک وضعیت یگانه و تکرار ناشدنی میداند، پس «برنامه مارکسیستی» یک مفهوم ذاتاً تناقض آمیز (Oximor) است (چنان که بگویم «سایه نورانی»). پس طرح برنامه مارکسیستی برای افغانستان و تطبیق آن، حرفهای فاقد محتوای سیمانتیک اند. اما در عرصه شناخت جامعه و از جمله جامعه امروز افغانی، نیازمند میتودولوژی علمی و تیوری علمی در عرصه تاریخ و روابط اجتماعی هستیم.

از یاد نبریم که **وظایف جنبش مترقی و چپ را وضعیت جامعه و به ویژه وضعیت زنده گی زحمتکشان تعیین میدارند. نی مارکسیزم!** یک وضعیت خاص تاریخی اگر از یک سو، تکرار ناشدنی و همیشه یگانه است، از سوی دیگر دارای **عناصر** است که آن را با وضعیتهای دیگر تاریخ گره میزند. یعنی **عناصر مشترکی** در بسا از وضعیتهای تاریخی وجود دارند که بر بنیاد آنها میشود

قانونمندی حرکت تاریخی را توجیه کرد. اگر هیچ عنصر مشترکی بین دو مقطع تاریخی وجود نداشته باشد، یعنی اگر هیچ عنصر یگانه‌ی بی به حیث حلقه پیوست، دو مقطع تاریخی را با هم گره نزنند، توالی تاریخ ناممکن است. از بدو پیدایی علم تاریخ، دانشمندان در پی یافتن همین عناصر مشترک برآمده اند تا با شناخت آنها، قانونمندیهای تاریخ اجتماع‌ها را پیدا کنند. مارکس و انگلس مبارزه طبقاتی را به حیث موتور تاریخ کشف کردند. کسانی که مبارزه طبقاتی را صف آرایی دو لشکر در برابر هم و طبقه را یک جمعیت کمابیش متعدد انسانهای همسان و یکرخت تصور میکنند با تیوری مبارزه طبقاتی خیلیها فاصله دارند.

«مبارزه طبقاتی» هم یک پیوند یا یک رابطه است، هم یک تضاد است. پیوند به این معنی که وجود یک طبقه (مثلاً طبقه مالک بر وسایل تولید)، وجود طبقه دیگر را با خود دارد و این وجود را در پروسه تولید با خود گره میزند. در پروسه تولید، نیروی کار یعنی طبقه مولد و وسایل تولید، یعنی طبقه مالک، با هم پیوند می یابند. در همین پیوند یا گرهگاه است که رُخ دیگر رابطه آشکار میگردد: فعالیت این یکی (مولد) باعث غنای آن دیگر (مالک) میگردد. همه این‌ها در یک پروسه واحد رُخ میدهند. افزایش ثروت در همین تضاد طبقاتی نهفته است. حال این که این تضاد طبقاتی یا مبارزه طبقاتی در عرصه غیر اقتصادی چگونه بروز میکند، موضوعیست که باید به طور مشخص، در شیوه‌های مختلف تولید و در مقطع‌های مختلف تاریخ بادر نظر داشت دیگر عرصه‌های فعالیت اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد. اما به طور کُل در سرمایه داری، این تضاد شکل آشکار اقتصادی را دارد و در فیودالیزم و برده داری، عمدتاً در شکل سیاسی چون عملکرد دولتهای مستبد یا قیامهای برده گان و دهقانان تبارز کرده است.

در افغانستان پیشاسرمایه داری امروز متوجه میشویم که مبارزه‌های سیاسی به شکل حاد آن، تعیین کننده سمتگیری بعدی نظام اقتصادی خواهد بود. در جوامع ما قبل سرمایه داری، تناقض‌ها و مبارزات سیاسی، شکل بروز تناقضات و تضاد‌های طبقاتیست.

پس جستجو کردن صفهای منظم دهقانی و کارگری در جامعه امروز افغانی یک تلاش عبث است.

گرهگاه بُنیادی مبارزه های طبقاتی در افغانستان امروز، مبارزه های سیاسیست. باید این مبارزه ها را به سود زحمتکشان افغانستان - که هنوز در چوکات های خط کشی شده شیوه های معین تولید، تقسیم نشده اند - به سر رساند. مفهوم زحمتکشان را به معنای آن کته گوری از آدمهای جامعه باید درک کرد که صرف از طریق فروش یا به خدمت گذاشتن نیروی کار خود در بدل حصول وسایل معیشت شباروزی، امرار حیات میکنند. در افغانستان امروز اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه به این کته گوری تعلق دارند.

ما برآنیم که گسترش دادن این نوع بحثها که نهضت آینده افغانستان آغازگر آن است، یکی از شرایط اساسی استحکام جنبش افغانیست. به همین منظور ما راه اندازی مجمع نیروهای چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان را پیشنهاد کرده ایم تا از طریق آن این بحثها را به اولین نتایج مشخص برسانیم و یک پلتفورم یا یک برنامه واحد برای ایجاد یک سازمان بزرگ مترقی و مردمی به دست آوریم.

بحث امروز ما هم در همین راستاست.

از توجه تان تشکر

(۱) «نگاهی به جنبش "چپ" افغانی و ضرورت نوسازی فکری افغانی آن» قسمت اول، بخش دیکتاتوری

پرولتاریا، پراگراف ۱۲

01.04.2009

www.ayenda.org